

حتماً خیلی چیزها از پیامبر خوبمان حضرت محمد ﷺ می‌دانید، اما آیا این را هم می‌دانستید که او بسیار شوخ‌طبع بود و شوخی‌های به‌جا و معناداری با یاران و اطرافیان‌ش می‌کرد؟ اصلاً دین اسلام دین رحمت و مهربانی است و خدا از پیامبرش در قرآن به عنوان «رحمة للعالمین» یاد کرده است.

در روایات بسیاری آمده که پیامبر ﷺ و معصومان  همیشه لبخند بر چهره داشتند و با گشاده‌رویی با مردم برخورد می‌کردند. پیامبر اکرم ﷺ درباره شوخی می‌فرمایند: «خداوند، انسان شوخ‌طبعی را که در شوخی خود راستگو باشد، مؤاخذه نمی‌کند» (نهج‌الفصاحه، حدیث ۱۶۰) عبدالله حارث زبیدی که از یاران حضرت رسول ﷺ است می‌گوید: کسی را ندیدم که بیش از رسول خدا لبخند بزند.

شوخی‌های پیامبران

زینب جعفری

پول عسل هدیه‌ای!

نُعیمان، یکی از یاران باوفای پیامبر بود؛ شوخ‌طبع و بسیار خندمرو. روزی از بازار می‌گذشت که چشمش به بادیه‌نشینی افتاد که عسل می‌فروخت. مرد را با عسلش به خانه پیامبر برد و عسل را از آن مرد گرفت و به یکی از خادمان پیامبر داد تا آن را به پیامبر برساند. به مرد نیز گفت که منتظر باشد تا پولش را بگیرد.

پیامبر ﷺ فکر کرد نُعیمان، عسل را به عنوان هدیه آورده. کمی که گذشت، بادیه‌نشین، در خانه پیامبر را زد و گفت «اگر پول آن را ندارید، عسل مرا بدهید.» همین که پیامبر، متوجه شد ظرف عسل هدیه نبوده، فوراً پول آن را به مرد داد. بعد که نُعیمان، خدمت پیامبر رسید، پیامبر به او فرمود «چه چیز باعث انجام دادن این کار شد؟»

نُعیمان در جواب گفت «می‌دانستم که عسل دوست دارید، به همین خاطر، آن مرد را با عسلش به خانه شما راهنمایی کردم.» حضرت به او خندید و چیزی به او نگفت و بعدها گهگاه نُعیمان را که می‌دید، به شوخی می‌فرمود «آن بادیه‌نشین کجاست تا پول هدیه‌اش را از ما بگیرد؟» یا می‌فرمود «نُعیمان! کاش بادیه‌نشینی می‌آمد و ما را با سخنش شاد می‌کرد!»

بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۹۴.

کی شکم‌تر است؟

پیامبر ﷺ و حضرت علی  کنار هم خرما می‌خوردند. پیامبر ﷺ هر خرمایی را که می‌خورد، به آرامی، هسته‌اش را نزد هسته‌های ظرف حضرت علی  می‌گذاشت. وقتی از خوردن خرما دست کشیدند، همه هسته‌ها جلوی حضرت علی  بود. پیامبر رو به حضرت علی  کردند و فرمودند «ای علی! بسیار می‌خوری؟» حضرت علی  در جواب پیامبر با شوخی فرمودند «آن که خرما را با هسته خورده است، پرخورتر است.»

الخزائن، ملا احمد نراقی (نقل از: ۱۰۰۱ داستان از زندگانی امام علی ) محمد رضا رمزی اوحدی، انتشارات سعید نوین.

پیامبر، همراه بلال، از کوچه‌ای می‌گذشت. بچه‌ها توی کوچه مشغول بازی بودند؛ تا پیامبر را دیدند، دور او حلقه زدند و دامنش را گرفتند و گفتند: همان‌طور که حسن و حسین را بر شانه‌تان سوار می‌کنید، ما را هم بر شانه خود سوار کنید. هر کدام یک گوشه‌ای از دامن پیامبر را گرفته بودند و با شور و اشتیاق، این جمله را تکرار می‌کردند. پیامبر با دیدن این همه شور و شوق بچه‌ها، به بلال فرمودند «ای بلال! به منزل برو و هرچه پیدا کردی، بیاور تا خود را از این بچه‌ها بخرم.»

بلال، با عجله رفت و با هشت گردو برگشت. پیامبر ﷺ هشت گردو را بین بچه‌ها تقسیم کرد و به قولی خود را از آنان خرید و همراه بلال، به راهشان ادامه دادند. در راه، رو به بلال کرد و به شوخی فرمودند «خدا برادرم، حضرت یوسف صدیق را رحمت کند او را به مقداری پول بی‌ارزش فروختند و مرا نیز به هشت گردو معامله کردند.»

وقایع الایام، ج ۳، ص ۶۹

پیرزن‌ها، پیرمردها و سیاهان به بهشت نمی‌روند!

صفیّه بنت عبدالمطلب عمه پیامبر ﷺ بود. روزی به دیدن ایشان آمد، در حالی که پیر شده بود و گفت: یا رسول الله ﷺ دعا کن تا من به بهشت بروم. پیامبر با حالت شوخی و خنده فرمود «زنان پیر به بهشت نخواهند رفت!» بلال، آن پیرزن را گریان دید و به پیامبر خبر داد. پیامبر فرمود «بلال! سیاهان هم به بهشت نمی‌روند.» بلال هم رفت و کنار آن پیرزن نشست. عباس عموی پیر پیامبر، از حال آنان به پیامبر خبر داد. پیامبر فرمود «عموجان! پیرمردها هم به بهشت نمی‌روند، اما بمان تا بشارتت بدهم.» سپس آن دو را هم فراخواند و فرمود «خلوئند، پیرزان و پیرمردان و سیاهان را به زیباترین شکل، برمی‌انگیزد و اینان جوان و نورانی می‌شوند و آن‌گاه، به بهشت، وارد می‌گرداند.»

بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۷.

سفیدی چشم

بانویی به نزد پیامبر ﷺ آمد و از بدرفتاری‌های شوهرش شکایت کرد. پیامبر فرمود: شوهرت را نمی‌شناسم. سپس ادامه داد «راستی همان‌که در چشمش سفیدی هست؟» زن با آن‌که از شوهرش شکایت داشت ولی حاضر نبود که کسی به همسرش عیبی را نسبت بدهد، به همین دلیل بی‌درنگ گفت «نه شوهرم چشم‌هایی سالم دارد و سفیدی در چشمش نیست.» پیامبر ﷺ فرمود: آیا دور سیاهی چشم را سفیدی فرا نگرفته؟

زن گفت «آری چشم همه مردم چنین است!»

پیامبر ﷺ فرمود: منظور من هم همین بود.

حضرت با این شیوه، زن عصبانی را خوشحال کردند و سپس مطالبی به او گفتند تا به آغوش گرم خانواده برگردد و با شوهرش سازگار باشد.

(قصص الرسول یا داستان‌هایی از رسول خدا ﷺ، ص ۳۷)

